کتابخانه تخصصی
تاریخ اسلام و ایران
تاسیس ۱۳۷۴

مجلهٔ

ایران شناسی

ویژهٔ پژوهش در تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران و زبان و ادبیات فارسی

سال هفتم، شمارهٔ ۲ تابستان ۱۳۷٤ (۱۹۹۵م.)

# زبان و خطِ ما

«اگر پهلوان پیری را ببینید که در روزگار جوانی پیروزیها دیده و نامش در سراسر جهان پیچیده و اکنون سالخورده و ناتوان شده و بازیچهٔ دست کودکان کوچه و بازار گشته چنان که هر یک به بهانهٔ دستگیری آزارش می‌دهند و به چاله و سنگلاخش می‌افکنند، آیا جوانمردی، شما را بر آن نمی‌دارد که به دفاع از او برخیزید و از چنگ طفلان شریر یا نادان نجاتش دهید؟ پس چرا از زبان فارسی دفاع نمی‌کنید؟

زبان فارسی همان پهلوان نامدار است. روزگاری این زبان کشوری را، از دهلی تا قسطنطنیه و از فرغانه تا بغداد، گشوده بود. پادشاهان عثمانی و هند سخن گفتن به این زبان را هنر و افتخار خود می‌شمردند. کشورگشایان خونریز مغول تاج از سر شهریاران می‌ربودند اما پیش او، فارسی پهلوان، به ستایشگری می‌آمدند، امروز ناتوان است. ناتوانی زبان، ناتوانی کسانی‌ست که به آن سخن می‌گویند، ما بهانه می‌آوریم و گناه درماندگی و بیچارگی فکری خود را به گردن زبان فارسی می‌اندازیم. زبان هر قوم آینهٔ تجلّی ذهن و اندیشهٔ اوست. درود بر آن‌که گفت: «خود شکن آینه‌شکستن

خطاست»...[1]

زنده‌یاد پرویز ناتل خانلری کمی بیش از پنجاه سال پیش در مقاله‌ای به دفاع از زبان فارسی پرداخت، که دو بند نخستین آن را در صدر این مقاله قرار داده‌ام. او هنگامی این موضوع بنیادی را مطرح ساخت که ایران از نظر سیاسی و اقتصادی یکی از تیره‌ترین ادوار تاریخی خود را می‌گذرانید. ایران در اشغال قوای متفقین بود. قوای اشغالگر، پادشاه مملکت را که وادار به استعفا شده بود همراه اکثر افراد خانواده‌اش به جزیرهٔ موریس در افریقا به‌تبعید برده بودند. از یک‌سو طرفداری کور از آلمان هیتلری تا بدان‌جا رسیده بود که با افزودن یکی دو کلمه به نام آدولف هیتلر، وی را بر اساس حروف ابجد «امام زمان» معرفی می‌کردند تا به شیعیان خوش‌باور مژده بدهند که «امام» در راه است و تکلیف شرعی آنان است که مقدم سربازان «امام» را، که می‌پنداشتند به‌زودی از راه قفقاز به ایران خواهند رسید، گلباران کنند. از سوی دیگر حزب نیرومند توده حل تمام مشکلات ایران را در اطاعت کورکورانه از استالین می‌دانست، و اتحاد جماهیر شوروی را قبلهٔ نوجوانان و جوانان و روشنفکران ایران قرار داده بود. سرکشی عشایر از یک‌طرف و قدرت یافتن راهزنان از طرف دیگر و در نتیجه نبودن امنیت حتی در پایتخت مملکت، و از همه مهمتر نبودن حداقل مواد غذایی در شهرها، و سلطهٔ کامل «نان سیلو» در تهران، فرصتی برای کسی باقی نگذاشته بود که جز به قوت لایموت و اندکی امنیت به‌چیزی دیگر بیندیشد. در چنان روزگاری افرادی انگشت‌شمار مانند زنده‌یادان عباس اقبال آشتیانی و پرویز ناتل خانلری که صاحبنظر بودند و دردشناس و آینده‌نگر و علاقه‌مند به ایران، در نوشته‌های خود به این موضوع تکیه می‌کردند که در آن آشفته‌بازار، هرگز نباید از ایران و حفظ تمامیت ارضی ایران و فرهنگ ایران و زبان فارسی غافل بود. خانلری در مقالهٔ «دفاع از زبان فارسی»، به‌جای آن که به شیوهٔ معمول، پای ابر و باد و مه و خورشید و فلک، یا فلان سیاست خارجی را در گرفتاریهای زبان فارسی به‌میان بکشد، انگشت اتهام را به‌سوی برخی از نخبگان مدعیِ اصلاح زبان فارسی دراز می‌کند و می‌گوید: «ناتوانی زبان، ناتوانی کسانی‌ست که به آن سخن می‌گویند. ما بهانه می‌آوریم و گناه درماندگی و بیچارگی خود را به گردن زبان می‌اندازیم.»

خانلری در آن مقاله عیبهایی را که مدعیان «اصلاح زبان فارسی» بر این زبان می‌گیرند به‌اختصار برمی‌شمرد و به‌یکایک آنها جواب می‌دهد. وی به مدعیان پاکسازی زبان فارسی از کلمه‌های عربی ـــ یعنی کلماتی که بیش از هزار سال است در

زبان فارسی به‌کار می‌رود و عموماً با تغییر تلفظ و در مواردی با تغییر معنی — می‌گوید «زبان خالص مانند نژاد پاک، افسانه‌ای‌ست که خواب می‌آورد.» او زبانهای فرانسه و انگلیسی و روسی را به‌عنوان شاهد ذکر می‌کند که مملو از لغات خارجی‌ست و کسی هم به فکر پاک کردن آن زبانها نیفتاده است. بر گروه لغت‌سازان می‌تازد که «امروز کار به‌جایی رسیده است که هر کس خواندن و نوشتن می‌داند اگرچه سر و کارش با ادبیات نیست، از روی تفنن لغت هم می‌سازد». وی در ضمن شیوه‌های گوناگون لغت‌سازی این لغت‌تراشان و نقص کار هر یک از آنان را نیز یاد می‌کند. او از کسانی که می‌گویند «برای تعبیر بسیاری از معانی در فارسی الفاظی نیست»، می‌پرسد «این معانی تازه را از کجا آورده‌اید؟ معنیِ بی‌لفظ که در ذهن کسی نمی‌گنجد. مگر آن که این معنی را از لفظی خارجی آموخته و معادل آن را در زبان فارسی نیافته باشید». اگر این معانی، «اصطلاح علمی یا فنی‌ست، حق با شماست. اما این عیب فارسی‌زبانان است نه نقص فارسی... وقتی که شما در تمدن پیشرو بودید لغاتی در زبان شما وجود داشت که در زبانهای دیگر نبود». در زبان عربی این‌گونه لغات قدیم فارسی و یا ترجمهٔ آنها هنوز فراوان است و اکنون عکس این حال پیش آمده و این گناه زبان نیست. و سرانجام با تأثر تمام می‌نویسد «زبان فارسی بیچاره به بد روزی افتاده است. باید برای رهایی اوچاره‌ای جست...».

خانلری در آن روزگار دربارهٔ این موضوع مهم تنها به طرح دو سه نکتهٔ اساسی بسنده کرده است، در حالی که امروز زبان فارسی به‌مراتب بیش از آن دوران نیازمند دفاع است زیرا بر زبان فارسی در طی نیم قرن اخیر، هم در ایران و هم در خارج از ایران آسیبهای بسیار وارد گردیده است، نه از سوی دشمنان، بل از سوی دوستان!

واقعیت این است که در این پنجاه سال، هم ما ایرانیان زبان فارسی را خیلی یکدستی گرفته‌ایم و هم گروهی از خارجیانِ دست‌اندرکارِ آموزش زبان و ادب فارسی در دانشگاههایشان. اگر کسی این سخن را قبول ندارد، اجازه بفرمایید بنده به‌عنوان کسی که سالها زبان و ادب فارسی را در ایران، در دبیرستان و دانشگاه تدریس کرده است و از شیوهٔ تعلیم زبان و ادب فارسی در دانشگاههای امریکا نیز پُربیخبر نیست، دلایل خود را برای اثبات این مدعا، به‌اختصار، به عرض برساند.

به‌دورهٔ تحصیل خود در یکی از دبیرستانهای ایران برگردیم. مگر جز این بود که هرگاه یکی از معلمان ریاضی، فیزیک، شیمی... غیبت می‌کرد، معمولاً مسؤول دبیرستان، آن کلاس را تعطیل می‌کرد، ولی وقتی معلم زبان فارسی در سر کارش حاضر

نمی‌شد، همان شخص یکی از کارمندان اداری مدرسه را به‌کلاس درس فارسی می‌فرستاد، یقیناً با این استدلال که او فارسی می‌داند و می‌تواند به بچه‌ها درس بدهد. چون اعتقاد بسیاری از دست‌اندرکاران این بود و شاید هنوز هم باشد که تعلیم زبان و ادبیات فارسی برخلاف درسهایی مانند فیزیک و شیمی و ریاضی تخصص لازم ندارد. از سوی دیگر، به‌نظر شاگردان، بسیاری از ما معلمان زبان فارسی ـــ برخلاف دبیران رشته‌های مختلف علوم ـــ «خوش نمره» بودیم، چون به‌شاگردان ضعیف و کم‌سواد هم نمرهٔ قبولی می‌دادیم. دانش‌آموزان که به‌درستی دستِ ما را خوانده بودند، به نمرهٔ قبولی که به آنان می‌دادیم اکتفا نمی‌کردند و تازه چانه می‌زدند که آقا، چرا هفت، و نه ۱۵ یا ۱۶؟ (در سالهایی که حداقل نمرهٔ قبولی در درس فارسی ۱۰ بود، اعتراض می‌کردند که چرا ۱۰؟ و نه بیشتر). در حالی که همین شاگردان اگر در درسهای علوم با ۰/۲۵ کمتر از حد نصاب نمرهٔ قبولی تجدید یا مردود می‌شدند کمتر پیش می‌آمد که از معلمان آن درسها گله‌مند باشند تا چه رسد که به‌آنان اعتراض کنند. دربارهٔ بی‌توجهی ما معلمان زبان فارسی به کارمان مثالی دیگر به عرضتان برسانم. در آن سالها، در ایران تقریباً همهٔ مسؤولان اداری از این موضوع شاکی بودند (مقصودم دورهٔ پیش از حکومت اسلامی‌ست) که نه‌تنها دیپلمه‌های دبیرستانها، بلکه بیشتر لیسانسیه‌های دانشگاهها هم از عهدهٔ نوشتن یک تقاضانامهٔ دو سه سطری برنمی‌آیند. و این امر به‌طور کلی درست بود. ولی اگر کسی در آن سالها نمرهٔ امتحانهای ثلث اول و دوم و سوم انشاء دانش‌آموزان را در یک سال تحصیلی ـــ از سال سوم ابتدایی تا ششم متوسطه ـــ در سراسر کشور مورد بررسی قرار می‌داد، متوجه می‌گردید که بسیار بسیار به‌ندرت دانش‌آموزی در «انشاء» (که در همان سالها بعضی از دانش‌آموزان آن را «انشاه» می‌نوشتند) نمرهٔ تجدیدی گرفته است. وقتی ما به‌دانش‌آموزان به رایگان در درسهای مربوط به زبان فارسی نمرهٔ قبولی می‌دادیم چگونه می‌توانستیم توقع داشته باشیم که آنان کار کنند و زحمت بکشند تا از جمله درست‌نویسی را بیاموزند. به‌نظر بنده، دانش‌آموزان به‌هیچ وجه در این باب گناهکار نبودند. زیرا در نظر شاگردان ـــ که هر یک از ما نیز دوران شاگردی را گذرانده‌ایم ـــ همه درسها یکسان است و موضوع تنها بستگی به طرز تلقی معلم دارد. وقتی معلم درس خود را جدی نمی‌گرفت، طبیعی‌ست که شاگردان نیز برایش تره خرد نمی‌کردند. چنان که در دبیرستان البرز تهران که چند سالی در آن‌جا تدریس می‌کردم، کلاسهای درس نقاشی از سال اول تا پنجم ـــ که معلمش مردی جدی و سختگیر بود ـــ همیشه آرام بود و صدا از کسی درنمی‌آمد، ولی در همان مدرسه، در کلاس درس خط که معلمش از عهدهٔ

ادارهٔ کلاس برنمی‌آمد، همیشه آن‌چنان جار و جنجالی برپا بود که معلمان کلاسهای مجاور آن کلاس به‌سختی می‌توانستند درس بدهند. در حالی که در نظر دانش‌آموزان، خط و نقاشی ــ از نظر اهمیت ــ هر دو در یک حد قرار داشتند.

شاهدی دیگر: روزی در امتحان ثلث سوم زبان فارسی یکی از کلاسهای دوم همان دبیرستان، وقتی به همکاری کهنسال که مشترکاً از دانش‌آموزان کلاس او امتحان می‌کردیم، گفتم این شاگرد خیلی ضعیف بود و نمره‌اش بیش از ٤ یا ۵ نیست، او با لحنی پدرانه به من گفت، وقتی در امتحان، دانش‌آموزی قطعه‌ای را قراءت می‌کند و شعری هم از بر می‌خواند، دربارهٔ دستور زبان هم یکی دو سؤال از او می‌کنیم و چند لغت هم از او می‌پرسیم، «وجدان» به‌ما حکم می‌کند که حداقل به او نمرهٔ قبولی بدهیم. با احترام از وی پرسیدم: یعنی بی‌توجه به‌درستی جوابهای دانش‌آموز؟ و چون پاسخ مثبت داد، گفتم متأسفانه تاکنون بر اساس این «ضابطه» به دانش‌آموزان نمره نداده‌ام. پس آرام از جلسه خارج شدم و به سراغ رئیس دفتر دروس دبیرستان رفتم و خواهش کردم که بی‌سر و صدا معلم دیگری را به‌جای منِ بدقلق به آن اطاق بفرسند و چنین شد.

مثالی دیگر: در دههٔ سی، مقامهای وزارت فرهنگ برای آن که توجه دانش‌آموزان را به اهمیت درس فارسی در دبیرستانها جلب کنند تصمیم گرفتند نمرهٔ قبولی سه درس فارسی را استثناءً از ۷ به ۱۰ افزایش بدهند (شاید در این امر زنده‌یاد دکتر عیسی صدیق که به‌زبان فارسی و فرهنگ ایران صمیمانه عشق می‌ورزید نقشی اساسی داشت). این کار انجام پذیرفت. معمولاً پس از اعلام این امر، شاگردانی که قبلاً در زبان فارسی نمره‌هایی کمتر از ۱۰ می‌گرفتند، یا می‌بایست بیشتر کار می‌کردند تا حداقل نمرهٔ ۱۰ بگیرند، و یا اگر به‌چنین کاری تن درنمی‌دادند تعداد دانش‌آموزان تجدیدی یا مردود در این درسها بایست نسبت به سالهای پیش در حدود $\frac{۳}{۲۰}$ افزوده می‌گردید. ولی این پیش‌بینیها درست از آب درنیامد، زیرا نه دانش‌آموزان زحمت بیشتری کشیدند و نه تعداد تجدیدیها و مردودین این درسها افزایش یافت. چرا؟ زیرا عموماً ما معلمان زبان فارسی به‌کسانی که در سالهای پیش نمرهٔ هفت می‌دادیم تا تجدید نشوند و از شرشان خلاص شویم، از آن به‌بعد به‌همان شاگردان، و با همان سواد، نمرهٔ ۱۰ دادیم. در نتیجه از این امامزاده نیز معجزه‌ای به‌وقوع نپیوست. در حالی که البته ما معلمان زبان فارسی دبیرستانها همواره از بی‌توجهی اولیای امور و دانش‌آموزان و والدین ایشان نسبت به‌زبان فارسی سخت گله‌مند بودیم!

بعدها آمدند و سه ساعت درس زبان فارسی را در یک نیمسال تحصیلی در تمام

رشته‌های تحصیلی دانشگاههای ایران اجباری اعلام کردند. ظاهراً مقصود این بود که دانشجویان اگر در دورهٔ دبیرستان نتوانسته‌اند درست نوشتن را بیاموزند، اینک در سطح دانشگاه در یک دورهٔ فشرده جبران مافات بکنند، ولی ما استادان زبان فارسی در کلاس اول دانشکده‌های فنی و دندان‌پزشکی و پزشکی و رشته‌های ریاضی و فیزیک و...، در این درس جدید، باز، با آب و تاب و طمأنینه، فی‌المثل قصیدهٔ

مکن در جسم و جان منزل که این دون است و آن والا    قدم زین هر دو بیرون نه، نه این‌جا باش و نه آن‌جا

و نظائر آن را به دانشجویان بیچاره‌ای که هاج و واج مانده بودند درس دادیم بدین گمان باطل که کاری کرده‌ایم کارستان! در حالی که نمی‌دانستیم با این کار، دانشجویان را در این مرحلهٔ از تحصیل در دانشگاه نیز از زبان و ادبیات فارسی سخت متنفر می‌سازیم. بهانهٔ ما چه بود؟ می‌گفتیم نگارش نثر معاصر و یا آشنایی با شعر معاصر که احتیاجی به‌معلم و کلاس درس ندارد!

این، بخشی از کارهایی بود که ما درایران برای اعتلای زبان فارسی انجام می‌دادیم! در سالهای اخیر در ایران چه دسته‌گلی بر سر زبان فارسی زده‌اند، خدا داناست. فقط می‌دانم که ضمن برگزاری کنفرانسها و کنگره‌های گوناگون در ایران و هند و پاکستان بر اهمیت زبان فارسی تأکید می‌کنند که البته موجب کمال خوشوقتی‌ست، ولی در ضمن می‌دانیم که هم برطبق اصل شانزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی، تمام دانش‌آموزان دبیرستانهای کشور ملزم گردیده‌اند در همهٔ رشته‌های تحصیلی، شش سال به تحصیل زبان عربی بپردازند، و هم در به‌کار بردن کلمه‌های بسیار مهجور عربی مانند «اُسوه» و «مشوه» و «منسی» و... در سخنرانیها و روزنامه‌ها پروایی به‌خود راه نمی‌دهند.

اما، در شانزده هفده سال اخیر که ما ایرانیان دسته‌دسته و به علل گوناگون با فرزندان خود ایران را ترک کرده و راهی سرزمینهای بیگانه شده‌ایم، به‌طور طبیعی و به‌مرور زمان، زبان فارسی «نسل دومی»‌های ما با زبان کشور میزبان از نظر واژگان و قواعد گرامری و امثال آن آمیخته شده و از جمله، ترکیبهای عجیب و غریبی در زبان فارسی به‌وجود آمده است مانند: «نامه را مِیل (mail) کردن»! و کاری را «فالُ (follow) کردن» و صدها نمونهٔ دیگر که در بین فارسی زبانان مقیم امریکا رواج یافته است و به یقین هموطنان مقیم سوئد و نروژ و دانمارک و هلند و فنلاند و روسیه و آلمان و... نیز در این کار از ما ساکنان امریکا عقب نمانده‌اند. کاربرد چنین ترکیبهایی بیشتر در بین «نسل دومی»‌ها رایج است. ولی نه این که تصور کنید ما «نسل اولی»‌ها در

خارج از ایران بیکار نشسته و زبان فارسی را از نظر دور داشته‌ایم. خیر، برخی از ما، علاوه بر آن که در کاربرد ترکیبهای فارسی-انگلیسی از فرزندانمان عقب نمانده‌ایم، برای این که دین خود را به مام میهن نیز ادا کرده باشیم در این سالها در پنج قارهٔ جهان در زیر عنوان دفاع از زبان فارسی به‌کارهایی دست زده‌ایم که ذکر آنها برای ثبت درتاریخ لازم به‌نظر می‌رسد تا آیندگان نپندارند که ما «سبکباران ساحلها» در این مدت دست روی دست گذاشته و ایران و زبان فارسی را از یاد برده بودیم.

خیر، در این سالها، برخی از ما ایرانیان، در غربت، به «لغت‌سازی» که تخصص چندانی هم لازم ندارد دست‌زده‌ایم. در گذشته، تنی چند، تنها در ایران به‌این کار می‌پرداختند ولی امروز در پهنهٔ جهان، ما کارگاههای لغت‌سازی متعددی دایر کرده‌ایم. البته سابقهٔ لغت‌سازی به‌سالها پیش از دوران پادشاهی رضاشاه و تشکیل فرهنگستان اول برمی‌گردد. چه در اواخر دوران قاجاریه بود که برخی از ایرانیان ایران‌دوست گمان بردند سبب شکست ما از روسیهٔ تزاری، و یا علت عقب‌ماندن ما از کاروان تمدن اروپایی، تنها لغات عربی بوده است و دین اسلام. آنان می‌پنداشتند که اگر در قرنهای پیش لغات تازی در زبان فارسی راه نیافته بود و یا اگر ما زردشتی، مانوی، یا مزدکی باقی مانده بودیم و حتی اگر مسیحی و یهودی شده بودیم روزگارمان بهتر از این بود که هست. ولی این وطن‌پرستان بدین واقعیت توجه نداشتند که دوران طلایی تمدن ما در دوران اسلامی از قرن سوم تا هفتم هجری به‌وجود بزرگانی چون ابوریحان بیرونی و محمد زکریای رازی و ابن‌سینا و خواجه نصیر طوسی و صدها دانشمند نامدار دیگری آراسته است که هم مسلمان بودند و هم بیشتر یا تمام آثار ارجمند خود را به زبان عربی — زبان علمی مسلمانان آن روزگار — می‌نوشتند، و هم بی‌تردید در نوشته‌های فارسی و یا گفتار خود کلمه‌های عربی را به‌کار می‌بردند.

امروز ما لغت‌سازان در سرزمینهای بیگانه چه می‌کنیم؟ در درجهٔ اول و در بیشتر موارد برای معانیی که در زبان فارسی برای آنها معادلی نداریم — و عموماً لغتهای علمی و فنّی‌ست — لغتی از دستگاه لغت‌سازی خود به‌مشتاقان عرضه نمی‌کنیم. ما بیشتر به‌جای کلمات عربی که بیش از هزار سال است در زبان فارسی به‌کار می‌رود و دیگر بیگانه به‌حساب نمی‌آیند و همه نیز معنی آنها را درمی‌یابند، کلمه‌های من‌درآوردی فارسی می‌سازیم و چون می‌دانیم کسی معنی آنها را فهم نمی‌کند، کلمهٔ برساختهٔ و نوظهور خود را در متن نوشته به‌کار می‌بریم و کلمهٔ عربی رایج را در درون پرانتز یا کمانه می‌نویسیم تا خلق‌الله بفهمند چه می‌گوییم، و آن‌گاه توقع داریم که الفاظ برساختهٔ ما را نه‌فقط عموم

هموطنان مقیم خارج از ایران، بلکه همهٔ ساکنان ایران و افغانستان و تاجیکستان نیز به‌کار ببرند، در حالی که این نکته را از یاد برده‌ایم که «بُرد» نوشته‌های ما در خارج از ایران بسیار محدود است. آنچه را که ما در لوس‌انجلس، پاریس، واشنگتن، لندن، استکهلم، و سیدنی و... می‌نویسیم و چاپ می‌کنیم، تنها افرادی معدود می‌خوانند. به‌علاوه دولتی و قدرتی هم پشت سر ما نیست که لااقل فارسی‌زبانان ایران را به استعمال کلمات برساختهٔ ما مجبور سازد.

ناگفته نماند که به‌نظر نویسندهٔ این سطور، زبان فارسی متعلق به یک گروه خاص از ایرانیان نیست، هر کس حق دارد دربارهٔ آن اظهارنظر کند، و از جمله به‌جای کلمه‌های رایج، الفاظی را که می‌پسندد پیشنهاد نماید، دیگران هم البته آزادند که رأی خود را دربارهٔ آنها اعلام کنند. ولی وقتی کسی درصدد است طرح او در یک کشور شصت میلیونی با آن سوابق فرهنگی به‌مرحلهٔ اجرا درآید، آیا نباید به اصطلاح پهنای کار را هم در نظر بگیرد؟!

البته ساختن لغات و اصطلاحات علمی و فنی فارسی در برابر کلمات اروپایی کاری‌ست بنیادی و لازم. چه درد اساسی ما هجوم هزاران اصطلاح علمی خارجی به زبان فارسی‌ست که هر روز هم بر تعداد آنها افزوده می‌شود.

می‌پرسید لغت‌سازان ما چگونه کلمه‌هایی را در نوشته‌های خود به‌کار می‌برند؟ بنده برخی از الفاظی را که فقط در چهار مقاله به‌کار رفته است از نظرتان می‌گذرانم تا خود حدیث مفصل از این مجمل بخوانید. این است مشتی از خروار:

گوالیده (تکامل یافته)، وات (نشان)، رَمَن واتها (نشانه‌هایی که با هم نمایندهٔ یک آوایند)، تاشیده (طرح کرده)، مازیده (مفرّح)، دسک سادگی (سادگی فورم)، گسارش (مصرف)، هنایش (تأثیر)، تاشه (طرح)، مَرُوسِش (تمرین)، برخیان (قربانیان)، تپه (ضربه). کلمه‌های زیر نیز، بی‌ذکر معادل رایج فارسی یا عربی آنها در مقاله به‌کار رفته است: گامه، سارا، پیغاره، گوالیدگی، چمهای پیچیده و تشنیکی Technical، توده‌مندتر، آغاله، شخم‌شیوه، تاشیداران، جُداسری، دسک‌وات، زیَر کشَک، تاشیدار.[۲]

سامانگری (مدیریت)، کارگزاران (هیأت اجرایی)، نامه (کتاب)، هموندانه (حق عضویت)، رسایی (کامل)، داوخواهانه (داوطلبانه)، زنهارداران (هیأت امناء).[۳]

دُشیادی (غیبت‌کردن)، سامان (نظم)، فلسفهٔ روشنگشت (اشراق)، تُندابه (ظ. سیل)، ستـایه (تعریف)، ستـایهٔ بازگویانه (objective)، ستـایهٔ بازنمایانه (subjective)، منطق (کَرویز)، کَرویز یا پَروهانگرایی (پَروَهان= برهان)، زاد و

فروزه‌ها (ذات و صفات [خداوند]).[۴]

پذیرش و سپردگی (تسلیم و توکل)، سپردگی هماد (توکل مطلق)، مانک (معنی)، سروا (حدیث).[۵]

از طرف دیگر بعضی از ما که به زبان انگلیسی آشنایی کافی داریم، در مواردی نیز اسلوب نگارش زبان انگلیسی را — دانسته یا ندانسته — بر زبان فارسی بیچاره تحمیل می‌کنیم و می‌پنداریم که در زبان فارسی طرحی نو درانداخته‌ایم و ناممان در کنار نام کسانی چون ابوالفضل بیهقی و نصرالله منشی مترجم کلیله دمنه و سعدی و دهخدا و... قرار می‌گیرد. یکی از شیرینکاریهای ما آن است که برخلاف قاعدهٔ معمول در زبان فارسی که کلمه‌هایی مانند «البته» و «اما» در آغاز جمله قرار می‌گیرند، با تقلید از جمله بندی انگلیسی، آنها را در وسط جمله و در بین دو نشانهٔ «،،» می‌آوریم که مطلقاً با طبیعت زبان فارسی هماهنگ نیست و...

در ضمن بسیاری از کسانی که در سنین نوجوانی از ایران خارج شده‌اند و در آن‌جا فرصت نیافته‌اند زبان فارسی را در حد متعارف یاد بگیرند، حالا وقتی به‌قول خودشان شعر «می‌نویسند» و یا قصه و داستان، عباراتی به‌کار می‌برند که در قوطی هیچ عطاری پیدا نمی‌شود. از حق نگذریم که این گروه در دیار غربت فرصتی هم برای آموختن نداشته‌اند. نشود که با گذشت چند سال دیگر، هیچ ایرانیی از نوشته‌های ما «ایرانی‌تباران» مقیم امریکا سر در نیاورد!

تصور نفرمایید ما ایرانیانی که قریب بیست سال است در خارج از ایران به‌سر می‌بریم، اصلاح زبان فارسی را تنها به بیرون ریختن کلمه‌های عربی و ساختن لغات جدید منحصر ساخته‌ایم، خیر خوشبختانه در این مدت از تغییر خط یا اصلاح خط فارسی نیز غافل نبوده‌ایم. البته در این کار ما نیز دنباله‌رو کسانی هستیم که از اواخر دورهٔ قاجاریه به بعد دربارهٔ این موضوع آرایی اظهار داشته و پیشنهادهایی عرضه کرده‌اند. آنان علاوه بر کاربرد لغات عربی در زبان فارسی و دین اسلام، رسم خط فارسی را که با خط عربی بسیار نزدیک است نیز یکی از علل اساسی عقب‌ماندگی ما از غربیان می‌پنداشتند. در سالهای پیش برخی از طرفداران جدی تغییر خط پس از آن که پا به‌سن گذاشتند و دنیا را بهتر شناختند از نظر خود عدول کردند، البته نه همهٔ آنان. اظهار نظر دربارهٔ ضرورت اصلاح یا تغییر خط و پیشنهاد خطهای جدید هم چون برخلاف علوم پزشکی و فیزیک و کامپیوتر و ادبیات فارسی احتیاجی به تخصص ندارد، بازارش در این سالها در خارج از ایران گرم بوده است.

یکی با صرف وقت بسیار «الفبای نوین فارسی به‌نام الفبای کینی» را پیشنهاد کرده است که در آن نه فقط از حرفهای عربی (ث، ح، ذ، ص، ض، ط، ظ، ع، ق) خبری نیست، (و ع، الف ـــ ث، س، ص ـــ ذ، ز، ض، ظ، و... به‌ترتیب به‌شکل «ا»، «س»، «ز»... نوشته می‌شوند)، بلکه به‌منظور تکمیل خط فارسی علائم جدیدی نیز عرضه نموده است مانند: (آ)، ا (ـُ)، (ـِ)، (گ). در نتیجه بر طبق رسم خط تازه، کلمه‌های زیر را باید به این شکلها بنویسیم:

چ پ (چاپ)، چ اپ (چپ)، دارس (درس)، سراد (صد)، سراد (ســـد)، ر ن(ایران)، ب س ت (بیست)، ووش (گوش)، ارد ش (گـــردش)، وم ن(گمان).[۶]

دیگری می گوید همین الفبای موجود را نگاه می‌داریم منتها هشت حرف (ث، ح، ذ، ص، ض، ط، ظ، ی) را از خط فارسی بیرون می‌ریزیم ولی «ع» را نگه می‌داریم. این کار موجب می‌شود که هم بچه‌ها خط فارسی را زودتر یاد بگیرند، و هم بیسوادی در کوتاه مدت در ایران ریشه‌کن شود، و هم کلمه‌های عربی را که به این صورت می‌نویسیم، می‌شوند فارسی نه عربی![۷] ما بر اساس این رسم خط جدید فی‌المثل باید حافظ، صاحبنظر، عشق، نصیحت، صحبت، حق، و حقوق و... را با ضبط هافز، ساهبنزر، عشغ، نسیهت و سهبت و هغ و هغوغ.. بنویسیم تا مشکل اساسی مردم ایران حل شود. پرسش اساسی این است که کسانی که به این خط می‌نویسند وقتی معنی کلمه‌ای را نفهمیدند به کدامین کتاب لغت باید مراجعه کنند که در آن «عشغ و نسیهت»... با این املای جدید ضبط شده باشد، و البته این موضوع در مورد دیگر رسم‌خطهای جدید اختراعی نیز مصداق دارد.

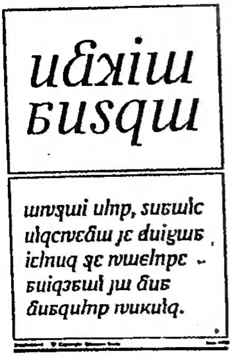

یکی دیگر از هموطنان ما به‌سراغ «دین دیبرهٔ عهد ساسانی» رفته و به‌سلیقهٔ خود آن را با نیازهای روز نیز منطبق ساخته است، از جمله آن که خط پیشنهادی وی مثل خط لاتینی از چپ به‌راست نوشته می‌شود، نه‌مانند دین دیبرهٔ پدران ما در دوران ساسانی از راست به‌چپ. این پیشنهاد ظاهراً حاصل سالها پژوهش این شخص در خطهای باستانی ایران و دیگر کشورهاست. یکی دیگر از محاسن این خط به قول مخترع آن، این است که در کامپیوتر نیز

می‌توان از آن استفاده کرد.[۸] نمونهٔ این خط را با اجازهٔ مخترع آن در این‌جا نقل کردیم.

گروهی دیگر آتاتورک را مقتدای خود قرار داده‌اند و «پیشرفتهای شگفت‌انگیز» ترکیه را در شصت سال اخیر به رخ ما می‌کشند که ببینید ترکان از کجا به‌کجا رسیده‌اند. می‌پرسیم از کجا به کجا رسیده‌اند؟ اینان سبب این همه «ترقی» ترکان ترکیه را در این می‌دانند که آن بزرگمرد الفبای فارسی-عربی را سه طلاقه کرد و الفبای لاتینی را برگزید و بدین ترتیب از راست به چپ نوشتن را ممنوع ساخت، همان‌طوری که یکشنبه را به‌جای جمعه تعطیل رسمی اعلام کرد و سال هجری را به‌سال میلادی تبدیل کرد. از ایشان می‌پرسیم ترکان به‌کجا رسیده‌اند که ما نرسیده‌ایم؟ می‌گویند در آن کشور از جمله بیسوادی ریشه‌کن شده است. می‌گوییم در ژاپن با چند صد نشانه برای نگارش خط ژاپنی، آمارها نشان می‌دهد که حداکثر یک‌درصد مردم آن کشور بیسوادند.[۹] به‌علاوه در ایران هم در ده دوازده سال پیش از انقلاب اسلامی — با همین رسم خط موجود — از تعداد بیسوادان به‌نحو محسوسی کاسته شد.

و اما، اگر تا به‌حال دربارهٔ تغییر خط، تنها پیشنهاد داده می‌شد و به زبان دلالت و راهنمایی و خیرخواهی با ما بیخبران سخن می‌گفتند، اینک چند ماهی‌ست که در سرزمین امریکا که به «مهد دموکراسی» معروف است، گروهی از هموطنان عزیز که خود را به‌نام معرفی نکرده‌اند، ولی ظاهراً باید از درس‌خواندگان همین امریکای مهد دموکراسی باشند، جداً و بی‌بروبرگرد، نه‌تنها به‌فکر تغییر خط فارسی به خط لاتین افتاده‌اند، بلکه بی‌محابا شمشیر را هم از رو بسته و با شعار «فارسی را باید با الفبای لاتین نوشت» به‌میدان آمده‌اند. اینان برنامهٔ کار خود را در روزنامه‌ها آگهی کرده‌اند بدین شرح: «کنوانسیون اروفارسی (konvansiyon e Urofarsi Eurofarsi Convention) فارسی را باید با الفبای لاتین نوشت...»[۱۰] (تأکید از کنوانسیون است نه از بندهٔ نویسنده). اطمینان دارم که با هر یک از افراد محترم عضو این کنوانسیون سخن بگویید شرحی کشّاف در زیانهای استبداد از زبان ایشان خواهید شنید!

واقعیت آن است که همهٔ این افراد — اگر از سر خودنمایی و یا برای رفع بیکاری مسألهٔ تغییر خط را مطرح نکرده باشند، باید به‌ایشان گفت: سوراخ دعا را گم کرده‌اید. زیرا اینان یا نمی‌دانند و یا می‌دانند و به‌روی مبارک خود نمی‌آورند که از جمله، زبان انگلیسی که امروز زبانی جهانگیر شده است به‌خطی نوشته می‌شود که لاتینی‌ست و از چپ هم به راست نوشته می‌شود ولی صدها برابر بی‌حساب‌تر از خط فارسی‌ست و

خردمندی هم در بین انگلیسیان و امریکاییان ظهور نکرده است که مردم را به تغییر خط انگلیسی دعوت کند. طرفداران اصلاح یا تغییر خط فارسی به لاتینی از جمله می‌گویند در زبان فارسی برای S سه نشانه داریم (ث، س، ص) و برای T دو نشانه (ت، ط) و برای H دو نشانه (ح، هـ) و... و استدلال می‌کنند که همین امر موجب می‌شود که همه بچه‌ها در «دیکته» نمرهٔ بیست یا صد نگیرند! همهٔ این حرفها درست، ولی می‌پرسیم شما کدام خطی را می‌شناسید که صورت مکتوب و ملفوظ کلمات در آن یکسان باشد؟ اصولاً چرا در تعلیم زبانها، «دیکته» یا املاء درسی اساسی به‌شمار می‌آید؟ آیا این خود نشانهٔ آن نیست که صورت مکتوب و ملفوظ کلمات در زبانها متفاوت است. اگر جز این بود، در درس «دیکته» همهٔ شاگردان نمرهٔ ۲۰ یا ۱۰۰ می‌گرفتند. و از همه مهمتر از کسانی که نقائص خط فارسی را برمی‌شمرند و با تکیه بر آن به‌ضرورت تغییر خط فتوی می‌دهند باید پرسید، چه می‌فرمایید دربارهٔ همین زبان جهانگیر و بین‌المللی انگلیسی و خط آن که از جمله برای آوای «ش» نه فقط دو حرف را باید در پی هم نوشت(sh)، بلکه همین «ش» در خط انگلیسی به ۱۷ صورت دیگر به‌شرح زیر نیز کتابت می‌شود:

sh: c (oceanic), s (sugar), ch (machine), ci (special), sc ( fascism), se (nauseous), sh (shy), si (emulsion), sk (ski)), ss (tissue), ti (mation), chi (marchioness), psh (pshaw), sch (schist), sci (conscious), ssi (mission), chsi (fuchsia).

البته این امر اختصاصی به «ش» ندارد، آوای T به ده صورت، Z به ۹ صورت، K به ۱۵ صورت، F به ۵ صورت و... نوشته می‌شود، و از سوی دیگر تعداد حرفهایی که در کلمات انگلیسی نوشته می‌شوند و به تلفظ درنمی‌آیند نیز حد و حصری ندارد (مانند «و» در کلمات فارسیِ خواهر و خواب و خواست) که از آن جمله‌است حرف L که در کلمات زیر تلفظ نمی‌گردد: calm, talk, should, would. و یا در کلمه‌های who, ghost, pneumonia, knot, write, automn که به ترتیب حرف p, k, w, n, w, h در آنها تلفظ نمی‌شود. این دو سه مورد را فقط به عنوان نمونه ذکر کردم. علاقه‌مندان می‌توانند به کتابهای لغت انگلیسی به‌انگلیسی مراجعه کنند و در مقدمهٔ هر یک از آنها به‌تفاوت صورت ملفوظ و مکتوب کلمات در آن زبان پی ببرند.

آیا این پرسش هرگز به خاطر ما گذشته است که چرا انگلیسیان و امریکاییان با آن همه امکانات مالی و فنی و... که در اختیار دارند، هرگز به فکر تغییر خط خود

نیفتاده‌اند، ولی برخی از باسوادان ما گهگاه به پای خط فارسی می‌پیچند و همهٔ کاسه کوزه‌های عقب‌ماندگی خود و ایران را بر سر آن می‌شکنند؟!

پیش از اتمام این بحث ذکر سه موضوع دیگر را نیز لازم می‌دانم:

نخست آن که تغییر خط در یک کشور ــ چه کاری درست باشد و چه نادرست، که به نظر بنده در مورد خط فارسی کاملاً غلط است ــ تنها کارِ یک رهبر مستبد و خودکامه است مثل استالین یا آتاتورک، نه کار رهبران عاقل و دموکرات، تا چه رسد به‌افراد یک‌لای قبایی که در دیار غربت به‌سر می‌برند. و در هفت آسمان یک ستاره ندارند.

دیگر آن که تغییرِ خط به‌طور کلی پیوند ادبی و علمی ما را با گذشتهٔ ما قطع می‌کند و از ما ملتی می‌سازد که گویی از زمان اعلام تغییر خط پا به‌عرصهٔ وجود گذاشته‌ایم. اقدام استالین در تغییر خط تاجیکان تنها برای وصول بدین مقصود بود. او با تغییر خط، از تاجیکان فارسی‌زبان ملتی بی‌هویّت ساخت و ارتباط آنان را با فارسی زبانان ایران و افغانستان و دیگر کشورها قطع کرد. اینک بعد از گذشت شصت هفتاد سال، تاجیکان درصدد برآمده‌اند خط فارسی را زنده کنند، چنان که در ترکیهٔ آتاتورک نیز بازگشت به‌خط فارسی ـ عربی طرفدارانی فعّال دارد.

سدیگر آن که نمی‌دانم چرا در کشور ما هر چند سال یک بار تغییر خط مورد بحث قرار می‌گیرد و پس از مدتی ناگهان به‌دست فراموشی سپرده می‌شود، دقیقاً به‌مانند برخی از بیماریها که پس از مدتی عود می‌کنند. تا آن‌جا که به یاد دارم سی سال پیش موضوع تغییر خط فارسی به‌صورت جدی در مجله‌های روشنفکر (مدیر: دکتر مصطفوی) و تهران مصور (مدیر: مهندس والا) و شاید چند روزنامه و مجلهٔ دیگر مطرح شد. خبرنگاران این مجله‌ها به سراغ افراد مختلف می‌رفتند و نظر آنها را دربارهٔ تغییر خط می‌پرسیدند و با عکس و تفصیلات آنها را به چاپ می‌سپردند. چنان که در چهار شمارهٔ مجلهٔ تهران مصور که امکان دسترسی به آنها را داشته‌ام، سیزده مقاله دربارهٔ این موضوع چاپ شده است.[۱۰] این‌گونه مجله‌ها در آن زمان تا آن‌جا پیش رفتند که مقالهٔ کودکی ۱۲ ساله از همدان را در ضرورت تغییر خط فارسی، با عکس نویسندهٔ نوجوان آن چاپ کردند (مجلهٔ روشنفکر). ولی این «بحث بزرگ تهران مصور» و دیگر مجله‌ها دربارهٔ تغییر خط ناگهان خاموش شد. چرا؟ نمی‌دانم. اما بار دیگر تا آن‌جا که نویسندهٔ این سطور آگاه است در خارج از کشور، در سالهای ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ دو تن به‌طرح مجدد آن پرداختند.[۱۱] باز حدود ده سالی به‌سکوت برگزار شد و بار دیگر چند تن برای تغییر یا اصلاح خط فارسی به‌میدان آمدند که به آنان اشاره کردم. گویی تمام مشکلات

ایران و هموطنان گرفتار ما در آن سرزمین حل شده است، و تنها کاری که برای سعادت و ترقی و تعالی ایران و ایرانیان باقی مانده همین تغییر خط است که این بار می‌خواهیم آن را در خارج از کشور و از راه دور — لابد با تکنولوژی پیشرفته — در ایران به‌مرحلهٔ اجرا درآوریم!

قبول ندارید که زبان و خط فارسی با این همه دوست، دیگر نیازی به دشمن ندارند؟

و اما، تدریس زبان و ادب فارسی در دانشگاههای خارج و از جمله در امریکا — حداقل از یک جهت — کم و کاستیهایی چشمگیر دارد که به‌اجمال به آن نیز اشاره‌ای می‌کنم و این نوشته را به پایان می‌رسانم.

زبانهای مرده مثل فارسی باستان، اوستایی، سنسکریت، پهلوی، سُغدی و... در دانشگاههای هر کشوری به زبان رسمی آن کشور تدریس می‌شوند چون قرنهاست که دیگر کسی به این زبانها نه سخن می‌گوید و نه چیزی می‌نویسد. پس فی‌المثل اگر دانشجویی بخواهد در آلمان به تحصیل زبانهای باستانی ایران بپردازد، استادان دربارهٔ این زبانها به زبان آلمانی درس می‌دهند و دانشجویان نیز تکالیف و مقاله‌های خود را به‌زبان آلمانی می‌نویسند و سرانجام هم رسالهٔ دکتری خود را به‌زبان آلمانی به‌رشتهٔ تحریر درمی‌آورند. و چنین است وضع تدریس هر یک از این زبانهای مرده در دانشگاههای انگلستان، امریکا، فرانسه، روسیه که درسها به ترتیب به زبان انگلیسی، فرانسه و روسی تدریس می‌شود نه به‌فارسی باستان، اوستایی، سنسکریت، پهلوی یا سُغدی....

ولی حساب تدریس زبانهای زنده از این قاعده جداست. چنان که دانشجویان ایرانی و عرب و ترک و یا فرانسوی که می‌خواهند در یکی از دانشگاههای امریکا یاانگلستان به تحصیل زبان و ادبیات انگلیسی بپردازند، استادان آن رشته، تمام درسها را در طی دوران تحصیل دانشجویان به زبان انگلیسی تدریس می‌کنند، و دانشجویان غیر انگلیسی زبان نیز ناچارند پابه‌پای دانشجویان انگلیسی‌زبان کار کنند، چون استادان با ضابطهٔ واحدی درس می‌دهند و بین دانشجویان امریکایی و غیر امریکایی تفاوتی قائل نمی‌شوند. پس دانشجوی غیر امریکایی نیز به‌مانند دانشجوی امریکایی یا انگلیسی در طی دورهٔ تحصیل، تکالیف و مقاله‌های خود را به زبان انگلیسی می‌نویسد و نیز رسالهٔ Ph.D. خود را. و چنین است وضع تحصیل زبان و ادبیات آلمانی، فرانسه، روسی، ایتالیایی...، و به‌همین‌سبب است که فی‌المثل ایرانیانی که دارای درجهٔ دکتری در زبان و ادبیات انگلیسی از دانشگاههای امریکا یا انگلستان هستند، قادرند به‌خوبی و روانی به‌زبان انگلیسی سخن بگویند، مقاله بنویسند، در کنفرانسها در بحثهای علمی به‌مانند خود

امریکاییان و انگلیسیان شرکت نمایند.

اما شیوهٔ تدریس زبان و ادب فارسی، عربی وترکی ــ که بی‌تردید از جملهٔ زبانهای زندهٔ دنیا بشمار می‌روند ــ در این دانشگاهها با شیوهٔ تدریس زبانهای زندهٔ اروپایی کاملاً متفاوت است. دانشجوی امریکایی که مایل است زبان و ادبیات فارسی بخواند، عموماً این کار را پس از دورهٔ چهار سالهٔ کالج آغاز می‌کند. یعنی در دورهٔ فوق‌لیسانس که در رشتهٔ خاورمیانه یاخاور نزدیک یکی از دانشگاهها نام‌نویسی می‌نماید. این دانشجو اگر در بین زبانهای شرقی زبان فارسی را به‌عنوان زبان اول برگزیند، باید یک زبان شرقی دیگر را نیز تحصیل کند (این امر در مورد رشته‌های عربی و ترکی نیز صادق است) و به‌جز آن، دو زبان زندهٔ اروپایی (مانند فرانسه یا آلمانی) را هم باید به‌خوبی بیاموزد. از محاسن این شیوهٔ تدریس تکیه بر تحصیل دو زبان شرقی و دو زبان زندهٔ اروپایی‌ست که دانشجو را قادر می‌سازد علاوه بر آثاری که دربارهٔ فرهنگ ایران و زبان و ادب فارسی به‌زبان انگلیسی نوشته شده است، از مقاله‌ها و کتابهایی که به آن دو زبان اروپایی نیز نوشته شده است استفاده کند. آشنا شدن دانشجو با مکتبهای جدید نقد ادبی و به‌طور کلی تحقیقات استادان اروپایی را نیز باید از محاسن این برنامهٔ تحصیلی دانست. ولی مشکل اساسی آن است که دانشجوی امریکایی تمام این درسها را باید به‌زبان انگلیسی بخواند، و در طی دوران تحصیل خود تمام تکالیف درسی و مقاله‌ها و در پایان، رسالهٔ Ph.D. خود را دربارهٔ ادبیات فارسی و فرهنگ و تاریخ ایران به زبان انگلیسی بنویسد. این دانشجو در تمام دورهٔ تحصیل خود تنها چند درس را به‌زبان فارسی تحصیل می‌کند؛ عموماً در دو سال اول (هر سال دو نیمسال یا سه ثلث)، هر هفته ۵ ساعت فارسی اول و دوم را می‌خواند تا با زبان فارسی آشنا شود و بلافاصله پس از گذرانیدن این دروس به تحصیل درسهای مربوط به متون ادبی فارسی معاصر یا کلاسیک می‌پردازد. استثناءً در این چند درس است که دانشجو متن فارسی می‌خواند و استاد در همین درسها هم بیشتر ناچار می‌شود توضیحات خود را به‌زبان انگلیسی بدهد، چون دانشجو آن‌قدر فارسی نمی‌داند که استاد بتواند دقایق مربوط به‌کاربرد واژگان، دستور تاریخی زبان، مطالب مربوط به معانی و بیان، شیوهٔ شاعری یا اسلوب نگارش نویسندگان را به‌زبان فارسی بیان کند. این است تفاوت اساسی شیوهٔ تدریس زبانهای زندهٔ اروپایی با شیوهٔ تدریس چند زبان زندهٔ آسیایی در دانشگاههای امریکا و دیگر کشورهای اروپایی (دانشگاههای هند و پاکستان و بنگلادش و کشمیر نیز بر طبق همین برنامه عمل می‌کنند). حاصل این کار، آن است که فارغ‌التحصیلان رشتهٔ زبان فارسی ایز

دانشگاهها به‌ندرت قادرند به زبانی که در آن به اخذ درجهٔ دکتری (Ph.D.)نائل آمده‌اند مقاله‌ای بنویسند و یا در کنفرانسی به آن زبان سخنرانی کنند، مگر آن که پس از ختم تحصیل مدتی در ایران به پژوهش پرداخته باشند. مشکل اساسی شیوهٔ تدریس زبان فارسی در دانشگاههای امریکا آن است که عموماً فارغ‌التحصیلان این رشته وقتی به‌تحقیق و تدریس مشغول می‌گردند، در مقاله‌ها و تألیفات خود عموماً به‌آثار خارجیان ــ نه ایرانیان ــ استناد می‌کنند، و در ترجمه یا نقد آثار ادبی فارسی نیز به سبب آن که حتی متنهای درجهٔ اول فارسی را از آغاز تا انجام نزد استاد نخوانده‌اند، دچار اشتباهاتی نمایان می‌گردند در حالی که البته به خوبی با شیوه‌های نقد آثار ادبی آشنایی دارند.

چرا دانشگاههای امریکا و اروپا در تدریس زبانهای زندهٔ اروپایی و آسیایی به‌دو شیوهٔ کاملاً متفاوت عمل می‌کنند؟ آیا معتقدند زبانهای زندهٔ اروپایی زنده‌تر از برخی از زبانهای زندهٔ آسیایی‌ست؟

به‌جز آنچه گفته شد، یک موضوع دیگر نیز در برخی از دانشگاههای امریکا ــ در آنچه به زبان و ادب فارسی مربوط می‌شود ــ گفتنی‌ست و آن این است که چون امکانات مالی دانشگاهها به‌طور کلی دربارهٔ زبانهای شرقی محدود است و فی‌المثل نمی‌توانند برای تدریس مواد مختلف مربوط به فرهنگ و تاریخ و هنر ایران و ادبیات فارسی چند استاد استخدام کنند، در مواردی تدریس دوازده قرن ادبیات فارسی را کسانی عهده‌دار می‌گردند که خود در این رشته تحصیل نکرده‌اند.

آیا با ملاحظهٔ مطالبی که از نظرتان گذشت با زنده‌یاد پرویز ناتل خانلری همصدا نمی‌شوید که: «زبان فارسی بیچاره به بد روزی افتاده است. باید برای رهایی او چاره‌ای جست...»؟

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

جلال متینی

**یادداشتها:**

۱ ـ پرویز ناتل خانلری، «دفاع از زبان فارسی»، مجلهٔ سخن، دورهٔ دوم، شمارهٔ اول (دی ۱۳۲۳)، ص۵ـ۱۰.

۲ ـ خسرو بیات، «ایران دبیره، به‌جای «دین دبیره ساسانی» ابزار کارساز فرهیختن مردم ایران است»، مجلهٔ ره‌آورد، لوس انجلس، شمارهٔ ۳۰ (تابستان ۱۳۷۱) ص ۶۸ـ۷۵.

۳ ـ برهان ابن یوسف، «یادی از یک دختر پاک‌نهاد و هوشیار و ناکام ایرانی...»، ره‌آورد، لوس‌انجلس، شمارهٔ ۳۴ (تابستان و پائیز ۱۳۷۲)، ص ۲۶۲ـ۲۶۹.

۴ ـ ابوالقاسم پرتو، «گشت و گذاری در فلسفه»، ره‌آورد، لوس انجلس شمارهٔ ۳۵، (بهار ۱۳۷۳)، ص ۱۸ـ۲۷.

۵ ـ ابوالقاسم پرتو، «پذیرش و سپردگی (= تسلیم و توکل) در بینش ایرانی»، ره‌آورد، لوس‌انجلس، شمارهٔ ۳۶ (تابستان ۱۳۷۳)، ص۶۸ـ۷۲.

۶ ـ منوچهر کاظمی، «الفبای نوین فارسی به نام الفبای کیهنی»، مونیخ، ۱۳۶۱ / ۱۹۸۳.

۷ ـ فصلنامهٔ مهر، «هدف ما آموزش سادهٔ خواندن و نوشتن زبان شیرین فارسی است»، بنیادگزار: دکتر مهمود رزاییان، سردبیر: ابلقاسم پرتو (توضیح آن که در شماره‌های اخیر، سردبیر از مقام خوداستعفا داده است)، مدیر بازرگانی: مسعود سروت‌جو، شمارهٔ ۱ (فروردین ۱۳۷۲)، لوس انجلس. از این مجله تا کنون ۷ شماره منتشر گردیده است. دکتر رضائیان حداقل یکی دو سال پیش از نشر مجلهٔ مهر مسألهٔ تغییر خط را مطرح ساخته است.

۸ ـ خسرو بیات، رک. زیر نویس شمارهٔ ۲.

۹ ـ از جمله رک. ایران تایمز، شمارهٔ ۱۲۳۴، ۱۶ تیر ۱۳۷۴.

۱۰ ـ تهران مصور، شمارهٔ ۱۱۵۶ (٤ آبان ۱۳٤٤):

خان ملک ساسانی: «من نمی‌دانم در شرایط موجود کشور ما که تلاشی برای باسواد کردن هرچه بیشتر طبقات مختلف مردم در جریان است چه اصراری‌ست که خط عوض شود و مشکلی بر مشکلات فعلی افزوده گردد. حتی ترکها هم که خط خودشان را عوض کرده‌اند از آن بهره‌ای نبرده‌اند»؛ دکتر بهرام فره‌وشی، زبان شناس: «خط فارسی از کاملترین خطوط فونتیک دنیاست»؛ ذبیح بهروز: «... به محض آن که اطلاع حاصل کرد که باید در موضوع تغییر خط فارسی اظهار نظر کند با لحنی آمرانه گفت: خواهش می‌کنم بنویسید: بهروز می‌گوید من با تغییر خط مخالفم...».

تهران مصور، شمارهٔ ۱۱۵۹ (۲۸ آبان ۱۳٤٤):

دکتر خسرو فرشیدورد: «خط لاتین از ناقص‌ترین خطهاست. حتی از نظر اقتصادی هم سرمایه‌گذاری برای برگرداندن کتابها به خط جدید به صلاح ما نیست»؛ مهندس محمود دهناد: «اگر تغییر خط اجباری شود عقیدهٔ کسی را نخواهند پرسید»؛ جواد عامری: تغییر خط خرجی ندارد. تجدید چاپ کتب و دواوین بزرگ به خط جدید لازم نیست زیرا زبان عوض نمی‌شود!»؛ خسرو آزادی: «فارسی زبانان جهان تغییر خط را به آسانی نمی‌پذیرند. همه مشکلات بی‌فرهنگی ما به علت از راست به چپ نوشتن نیست!».

تهران مصور، شمارهٔ ۱۱۶۰ (۵ آذر ۱۳٤٤):

مسعود رجبنیا: «خط کنونی فارسی، چون پالهنگی بر گردهٔ ملت ایران است»؛ محمد جواد نعیری: «اصلاح خط غیر از تغییر خط است»؛ دکتر جعفر شعار: «تغییر خط یعنی هرج و مرج و بلاتکلیفی! خطر الفبای لاتین در کجاست و چه اشکالاتی از آن ناشی می‌شود؟»؛ ج. اعلائی: «به‌جای حروف لاتین حروف ارمنی و گرجی را انتخاب کنیم»؛ عبدالغفور ضیائی: «ما نباید مانند کلاغ راه رفتن خود را فراموش کنیم.»

تهران مصور، شمارهٔ ۱۱۶۱ (۱۲ آذر ۱۳٤٤):

سید ضیاءالدین طباطبائی (مصاحبه با سپیده): «کلیسا و مسیحیت از روی لجاج و عناد با خط عربی مخالفند».

۱۱ ـ در سال ۱۳۶۱ منوچهر کاظمی با ارائهٔ «الفبای کیهنی» رک. زیرنویس شمارهٔ ۶، و در سال ۱۳۶۲ اسمعیل پوروالی در مقاله‌ای در مجلهٔ روزگارنو، پاریس.